



{۲۳} اگر در آنچه بر بنده خود فرو فرستادیم در شک هستید، پس سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان [و یاران] خود را در برابر خدا بخوانید، اگر راستگو [و راست‌اندیشه] اید.

{۲۴} پس، اگر به جای نیاورده‌اید و هرگز هم به جای نخواهید آورد، پس پروا گیرید از آتشی که گیرانه آن انسان است و سنگ، این آتش همی آماده شده برای کافران.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾
فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾

شرح لغات

سوره: شرف و مقام عالی، بنای شامخ، دیوار بلند و نیکو. هر قسمتی از قرآن از جهت بلندی معانی و الفاظ که از دسترس فکر و اندیشه بشر برتر است و راهی برای نفوذ در آن نیست، سوره خوانده می‌شود.

شهداء، جمع شاهد است، به معنی حاضر و ناظر. چون به «لام» یا «علی» یا «باء» متعدی شود، به معنای خبر جازم و قاطع است که روی آن حکم شود.

حجارة، جمع حجر به معنی سنگ، یا سنگ مخصوص است. و با «الف و لام» ممکن است که اشاره به سنگ‌های ارزش‌دار باشد که مورد توجه مردم و معهود^۱ است.

در آغاز سوره، با جمله قاطع «لاریب فیه»، مطلق «ریب» را (به همان معنا که گفته شد) از قرآن نفی کرد. پس، مبدأ شک در قرآن از حالات و تأثرات نفوس است.

۱. توضیح اینکه الف و لام تعریف که بر سر حجارة (الحجارة) آمده الف و لام عهد است، یعنی همان سنگ‌های قیمتی که مردم آنها را می‌شناسند و به آنها توجه دارند.



شک و تردید درباره هر حقیقتی هم دو گونه است: شک ابتدایی که محرک و مقدمه یقین است. مردمی که دچار چنین شکّی هستند در شکّشان راستگویند و همی خواهند تا به یقین برسند. اما کسانی که از برهان و یقین گریزان هستند و نفوسشان شک تراش است و در شک اصرار دارند، شکشان راست نیست و محرک به سوی یقین نمی باشد. جمله آخر آیه «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اشاره به این دو نوع [شک و تردید] است؛ یعنی اگر در شک خود راستگو و راست اندیش هستید، با تفکر در این آیات و به کار بردن نیروهای خود، می توانید از شک برهید.

ضمیر «ه» در «مِنْ مِثْلِهِ» می شود راجع به «ما» (ی «مما») باشد. یعنی سوره ای مانند آن که از روی آن گرفته شده بیاورید. و می شود که «مِنْ» نشیئه باشد؛^۱ چه از روی چیزی و نمونه ای ساختن بسی آسان تر است از آغاز کردن و ابتکار بی سابقه. این جمله گذشت و مسامحه را می رساند که اگر از روی قرآن هم [گرفته بردارید و] مثل آن آورید پذیرفته است. چنان که کسانی که به معارضه [با قرآن] برخاستند، همه از روی آیات و سوره های قرآنی خواستند بسازند ولی تابلوهای ناقص آنان موجب رسوایشان شد. و می شود ضمیر راجع به «عبدنا» باشد؛ به این معنی که سوره ای بیاورید که از مثل چنین کسی باشد؛ کسی که مدرسه و معلمی ندیده، در چنین سرزمین و محیطی پرورش یافته و روحش رنگی از معلومات و تمدن های عصر نگرفته، تنها رنگ عبودیت پروردگار او را به چنین مقامی رسانده است، چنان عبودیتی که همه وجودش را فرا گرفته و روح و قلبش مجرای دستور و اراده خداوند گردیده و عبد مطلق گشته اسم و عنوان و جهات شخصی او همه فانی در عبودیت شده است: «عَبْدَنَا».

[در قرآن] دیگر بندگان گزیده با نام یادآوری شده اند، نه به صورت مطلق؛ مانند

۱. مِنْ نشیئه یعنی از چیزی که اصل است گرفتن و نوشته همانند را از منشأ اصلی قرآن گرفتن.



﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ﴾^۱ یا ﴿عَبْدَهُ زُكْرِيَّا﴾^۲.

چون این کلام از جانب خداوند است، جز خدای را به گواهی و کمک و قضاوت بطلبید.

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا...» این جمله برای مسامحه و میدان دادن به منکرین آمده؛ چون جمله شرطیه احتمال وقوع و عدم وقوع را دارد. و جمله قاطع و مؤبد بعد از آن «وَلَنْ تَفْعَلُوا» رفع این احتمال را برای همیشه می‌کند.

[معجزه باقیه قرآن]

دعوت مردم به معارضه و مانند آوردن سوره‌ای در یک زمان یا یک قرن و عجز آنان، معجزه است. نفی ابد آن و خبر از آینده نامحدود، معجزه رساتری است. با توجه به اینکه انسان موجودی متکامل است و خواه ناخواه رو به تکامل می‌رود، تغییر و تکامل پیوسته صنایع و علوم و سیستم ابزار و آلات، نماینده تکامل فکری آدمی است و این تکامل در سخن، بیان و قلم بیشتر ظاهر می‌گردد زیرا نطق، خاصه و ممیز انسان است. پس این دعوای قاطع که پیشرفت زمان هم تصدیقش کرده، جز از مبدأ محیط بر همه زمان‌ها، احوال و اوضاع بشری نیست. این دعوای قاطع برای آن است که قرآن کلام خدا و معجزه است؛ چنان که همه موجودات و مرکبات معجزه‌اند. گرچه آدمی عناصر و مواد یک نوع مرکبی را بشناسد، ولی ترکیب آن به صورت موجودات زنده و دارای آثار حیاتی، معجزه خلقت و از دسترس فکر و عقل انسان بیرون است. چرا؟ چون آن معنی و روح و سرّ حیاتی که عناصر را به این صورت و دارای این خواص و آثار گردانیده، از جانب خدا و تجلی اراده پروردگار

۱. ص (۳۸)، ۱۷۰.

۲. مریم (۱۹)، ۲.



است. اعجاز قرآن هم برای همین است که معانی عالی‌ای که اراده خداوند و روح حیات بخش است، در قالب برترین و رساترین عبارات درآمده: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾^۱. که قرآن را در اینجا روح نامیده است. اگر اعجاز قرآن برای بلاغت آن بود، تنها برای عرب یا فصحای عرب معجزه به شمار می‌آمد؛ با آنکه قرآن برای همه و همیشه است. علما و مفسرین هر کدام به ذوق خود، اعجاز قرآن را از جهتی دانسته‌اند: مانند بلاغت، پیشگویی، [دربار داشتن] معارف و علوم جهانی، قوانین و اصول حیاتی و دلربائی^۲. هریک از جهات معجزه است برای زمانی و مردمی، نه برای همه و همیشه. مانند شکل، آثار، خواص، نظم و نمو و تولید که هر یک معجزه خلقت در موجودات زنده است، ولی همه این‌ها اثر و ظهور سر حیات در عناصر است. همین سر حیات است که عناصر مستعد را فراآورده و درهم می‌آمیزد و به صورت و شکل و نظمی درمی‌آورد که پیش از این فاقد آن بوده‌اند و عناصر غیر مستعد را برکنار و جدا می‌سازد. این سر حیات روح و فرقان است؛ چنان که قرآن روح و فرقان نامیده می‌شود. چون قابل و ناقابل را از هم جدا و ممتاز می‌گرداند و عناصر خیر و صلاح را در نفوس نمو می‌دهد و بالا می‌آورد و آنها را از عناصر شرّ نفسانی ممتاز می‌سازد و چشم عقل را به حق و باطل و خیر و شرّ باز می‌گرداند و افراد صالح و قابل را - از هر رنگ و قومی که باشند - با هم می‌پیوندد و ناصالح را از آنان جدا می‌گرداند. به همین جهت قرآن برای عرب و غیر عرب در هر زمانی معجزه باقیه است؛ هر کس را دلی باشد و دل به قرآن دهد، بلاغت رسا و نظم و آهنگ دلربایش دل و قلب او را می‌رباید. برای اهل نظر و

۱. «و این چنین از فرمان خویش روحی (قرآن) را به سوی تو وحی کردیم»، الشوری (۴۲)، ۵۲.

۲. در این باره ن. ک: الخویی، السید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، قم، العلمیه، پنجم، ۱۳۹۴ هـ. ق. - ۱۹۷۴ م، ص ۵۷-۹۱؛ رشید رضا، المنار، همان، ص ۱۹۴-۲۱۰؛ الحکیم، سید محمد باقر، علوم القرآن، مجمع الفکر الاسلامی، قم، چهارم، ص ۱۲۷-۱۲۹؛ معرفت، محمد هادی، تلخیص التمهید، همان، ج ۲، ص ۲۲-۲۴.

فکری که از غرور، غرض و تعصب آزاد باشند، آیات محکمش درباره اسرار سعادت و شقاوت، هدایت و ضلالت، امور نفسانی و روانی، اخلاقی و اجتماعی، بیان مبادی و غایات خلقت، روابط عمومی جهان و خلق و خالق، حقوق متقابل، اعمال و آثار ملکات، آداب و تشریع و نظامات، معجزه علمی و عقلی است. تا آنجا که می‌نگریم، مردانی آزاده با آنکه از روی ترجمه‌های نارسا در این کتاب، اعجاز را مورد تأمل قرار داده به حقایقی محدود از آن برخورده‌اند، به برتری و قدرت معنوی و نافذ آن اعتراف کرده و چه بسا سر تعظیم یا تسلیم فرود آورده‌اند؛ مردانی مانند کارلایل^۱، تولستوی^۲، ولز^۳، روسو^۴ و بسیاری مانند اینها که نام و سخنشان در کتاب‌ها ضبط شده است.

گمان اینکه پیشنهاد و معارضه طلبی (تحدی) قرآن مورد توجه واقع نشده و کسی به اندیشه آن نیفتاده، نابجاست و با تاریخ و اصول نفسانی و اجتماعی سازگار نیست. قرآن در این آیه و آیات دیگر با صراحت و بیان قاطع، منکرین و اهل ریب را به معارضه خوانده تا مگر مثل قرآن، یا چند آیه یا سوره‌های - گرچه سوره‌های کوچک - مانند آن بیاورند. همان حس و غریزه افتخار و برتری جویی عرب آن زمان و دیگر مردم - به ویژه در میدان ادب و سخنوری - بس بود که به معارضه و

کتابخانه آنلاین «طالعاتی و زمانه ما»

۱. توماس کارلایل Thomas Carlyle: مورخ و اندیشمند اسکاتلندی (۱۸۸۱-۱۷۹۵ م)، نویسنده کتاب تاریخ انقلاب فرانسه.
۲. لئونیکولا یویچ تولستوی Leo Tolstoy: نویسنده و فعال سیاسی - اجتماعی روسی (۱۹۱۰-۱۸۲۸ م)، نویسنده رمان‌های «جنگ و صلح» و «آنا کارنینا».
۳. هربرت جرج ولز Herbert George Wells: روزنامه‌نگار، جامعه‌شناس، تاریخ‌نگار و نویسنده سوسیالیست انگلیسی (۱۹۴۶-۱۸۶۶ م). نویسنده کتابهای «ماشین زمان»، «انسان شبیه خدایان» و «جنگ دنیاها».
۴. ژان ژاک روسو Jean - Jacques Rousseau: فیلسوف و متفکر سوئیسی (۱۷۷۸-۱۷۱۲ م). نویسنده کتاب «قرارداد اجتماعی».



مسابقه برخیزند، چه رسد به آنکه همه معتقدات، رسوم و آداب و سنن و معبودهای مقدس مردمی متعصب، چون عرب جاهلیت، در معرض اهانت و شکست خوردگی قرار بگیرد و دعوت و کتابی بخواهد تحولی در عقیده و اصول اجتماعی پدید آورد و با منافع فردی و طبقاتی به سختی مبارزه کند، با آنکه مردم شهری متمدن، دنده‌های عصبیتشان سائیده شده، اگر به یکی از مفاخر و رسوم اجتماعی و ادبی آنان اهانت شود، احساسات ملی آنان برانگیخته می‌شود و نیروهای معنوی و مادیشان برای دفاع به کار می‌افتد. تاریخ گواه است که عربی که سراپا عصبیت بود، برای خفه کردن این دعوت و خاموش کردن این نور، همه قوای خود را به کار برد، چنان که پدران، فرزندان، برادران و خویشان به روی هم ایستادند ولی به این تحدی ساده تن درندادند و در همان آغاز طنین قرآن، قهرمانان بلاغت به عجز خود اعتراف کردند، شعرها و قصاید قصیده سرایان نامی خود را از دیوارهای کعبه برداشتند، چون دیدند که سحر بیان و تأثیر قرآن مانند سحر، جمع و تفریق می‌کند؛ کسانی را از هم جدا می‌سازد یا به هم می‌پیوندد، آن را سحر خواندند! آخرین تلاششان این شد که در روزهای حج، واردین به مکه، و برای همیشه [ی روزها] جوانان زنده دل را از شنیدن آیات خدای دور دارند. هر چه این دعوت گسترش می‌یافت، حکام و سران ادیان را بیشتر نگران می‌ساخت تا آنجا که برای نگهداری حکومت خود بر افکار و بدن‌ها، که به صورت اوهام و بندهای قوانین و آداب درآمده بود، سخت به معارضة و جنگ برخاستند. تا زمانی که سران و پایه‌گذاران استعمار، چون قرآن را محکم‌ترین بارویی در برابر مطامع خود در سرزمین‌های اسلامی و میان مسلمانان شناختند، اجیرهایی را به نام مستشرق و جمعیت‌های مذهبی، برای انحراف اذهان به کار گرفتند و نویسندگان عرب غیر مسلمان را برای خرده‌گیری بر قرآن و ساختن کلماتی مانند آن برانگیختند. مانند جمعیت «الهدایة»



مسیحیان لبنانی و مذهب سازانی در ایران و آفریقا و هند ساختند! آیا با این تاریخ روشنی که بر اساس اصول اجتماعی و روانی است، می توان این دعوت را نادیده گرفت و بی اهمیت دانست؟

این دو آیه نمونه ای از سرّ اعجاز قرآن است

برای اهل نظر و فکر، دقت در همین دو آیه می نمایاند که اعجاز قرآن در جهت مخصوص و محدودی نیست؛ چون روح و حقی است که در کلمات و لغاتی ظهور کرده آن را از هر جهت و هر رو معجزه هدایت ساخته است:

۱- بلاغت، استحکام، پیوستگی. برای درک این جهت اعجاز میزانی به دست می دهیم: معانی دقیق حروف، روابط و لغات؛ آن گاه مقصود و معانی همه این آیات را در نظر می گیریم: با وسعتی که در زبان عرب و لغات مترادف، مشترک و مجازات آن است می توانیم همین معنا و مقصود را به قالب های بسیاری درآوریم، آن گاه می نگریم که به هر صورتی درآوریم یا کلمه و حرفی را یکسره از این آیات برداریم یا به جای آن حرف و کلمه ای مانند آن بگذاریم یا جای آن ها را تغییر دهیم، نه آن پیوستگی و استحکام را که در این آیات است در ساخته خود می بینیم و نه آن معنا و مقصود را چنان که باید می رساند. با آنکه ابتکاری هم نکرده ایم، زیرا همین آیات را سرمشق زور آزمایی خود قرار داده ایم!

۲- قاهریت و قاطعیتی که حاکمیت و احاطه مطلق گوینده را می رساند.

۳- پیشگویی ابدی با کلمه «لن».

۴- جمله تهدید آمیز درباره اعراض از آن که با تعبیر جامعی در آخر، سر علمی و

نفسانی آتش ها و عذاب های معنوی، مادی، دنیوی و اخروی را بیان و اعلام کرده است:



«فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»: در میان جمله شرطیه «ان لم تفعلوا...» و فاء جزائیه در «فاتقوا...» هرکس به حسب ذوق ادبی، علمی و توانایی فکری خود، مطلب صحیحی می یابد مانند: چون نتوانستید مانند آن آورید، باید بدانید از جانب خداوند است؛ باید ریب و شک را زائل کنید و به حق بودن آن یقین داشته باشید؛ باید تسلیم دستورهای آن شوید؛ باید قرآن حاکم بر نفوس و اجتماع شما باشد؛ تا از چنین آتشی پروا گیرید و خود را برکنار دارید و گرنه گرفتار آن آتش خواهید شد؛ آتشی که گیرانه اش انسان است و آن نوع سنگ مخصوص. (بنابر آنکه الف و لام برای عهد و «تاء» اشاره به نوع باشد). برخی گفته اند مقصود از سنگ، دل های سخت است که از آیات خدا متأثر نمی شود. یا [منظور] بت هایی است که از سنگ ساخته شده. چرا دل انسانی که اثرپذیر است مانند سنگ می گردد؟ برای این است که به ماده و سنگ های ارزش دار علاقمند و پیوسته می شود. چرابت هایی را که از سنگ ساخته شده است می پرستند؟ برای آنکه از جواهرات و سنگ های بهادر ساخته شده اند و یا همان ساخت و پرداخت [انسان است] که سنگ را دارای ارزش می کند. به هر صورت سنگی که به انسان ضمیمه می گردد و علاقه و بستگی به سنگ یا ارزش سنگ است. همین است که پیوسته میزان ارزش و مبادله چیزهای دیگر قرار می گیرد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

با توجه به اصول قرآنی و نفسانی، شاید تا اندازه ای بتوانیم کلید درک این آیه را به دست تفکر دهیم:

آیاتی از قرآن منشأ و اصل عذاب و آتش های دوزخ را در باطن و ضمیر انسان و نتیجه اعمال و ملکات نشان می دهد؛ مانند: ﴿مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ﴾^۱،

۱. «[آنان] جز آتش را در شکم های خود نمی خورند»، البقرة (۲)، ۱۷۴.



﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾^۱، ﴿وَقَوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۲، ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ﴾^۳، ﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى﴾^۴، ﴿وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ﴾^۵.
 باطن و نفس انسانی از قوا، غرایز و عواطفی ترکیب یافته که رشته‌های پیچیده آن از دستگاه‌های دقیق و صنعتی بسی پیچیده‌تر و مرموزتر است. این قوا و غرایز تکامل یافته همان قوای حیوانی است و آنچه ممیز و مشخص انسان است عقل و اختیار است. چون سر و شخصیت آدمی ضمیمه قوا و غرایز یا محکوم آن‌ها گردید، قدرت خلاقه عقل در خدمت تأمین شهوات و آرزوها و منافع و لذات فردی قرار می‌گیرد. چون مال وسیله تأمین شهوات است، علاقه و بستگی به آن شدید و محکم می‌گردد، چنان که شهوات و منافع فردی هم گاهی برای تأمین و تحکیم این علاقه از میان می‌رود و مال که وسیله است خود مقصود مستقل و هدف می‌گردد. چون ارزش واقعی مال که همان وسیله بودن است از میان رفت، همان علاقه به مال از جهت ارزش عددی و مقدار با عقل و نفس انسانی جوشش می‌یابد و ضمیمه می‌شود و از همین انضمام و جوشش است که آتش درمی‌گیرد: «وَقَوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ». از انضمام انسان، یعنی همان شخصیت باقی و قدرت تفکر، با صورت نفسانی و ارزش غیر واقعی حجاره (سنگ با ارزش)، شعله آتش و حرص از هرسو زبانه می‌کشد و نیروی غیر محدود تعقل این شعله را به هیچ حدی متوقف نمی‌گرداند. این شعله‌هاست که همه عواطف و قوای درونی را می‌سوزاند و منشأ حق سوزی و جنگ افروزی می‌شود. چون این شعله‌ها از درون نفس به بیرون سر

۱. «آتش افروخته خداست. آتشی که بر دل‌ها برآید و چیره شود»، الهمزة (۱۰۴)، ۷۶.

۲. البقرة (۲)، ۲۴.

۳. «در آن روز، هر کسی بداند آنچه را فراهم آورده است»، التکویر (۸۱)، ۱۴.

۴. «روزی که آدمی آنچه را کوشیده است به یاد آرد»، التازعات (۷۹)، ۳۵.

۵. «و آنچه در سینه‌هاست تحقق یابد»، العاديات (۱۰۰)، ۱۰.



می‌کشد، حقوق و استعدادها و سرمایه‌های خلق را خاکستر می‌گرداند تا آنکه به صورت شعله‌های جنگ درمی‌آید، تا در عوالم دیگر، با توجه به اصل بقا، به صورت چه جهنم سوزانی درآید؟! پناه به خدا می‌بریم!

چنان که [در هر وسیله نقلیه]، رشته‌های سیم و لوله‌های صنعتی با سر رشته‌ها و لوله‌های بزرگ آن باید با هندسه دقیق و فواصل معین قرار گیرند تا هر قسمتی کار خود را به خوبی انجام دهد و قدرت حرکت ایجاد نماید و مسافر و بار را به منزل رساند و نتیجه کار خود را به دست دهد، اگر تنظیم و هندسه آن با فکر مهندس و متخصص انجام نگیرد چه بسا با اتصال سیم‌های برق با لوله‌های مواد سوزنده احتراق درگیرد.

قوای داخلی و نفسانی انسان هم باید به تدبیر مهندسین خدایی و دستورات قرآنی تنظیم گردد. در اثر تنظیم هواها و شهوات در حدود خود، عقل ایمانی از اصطکاک و انضمام و محکومیت شهوات آزاد می‌شود و حاکم بر آن‌ها می‌گردد و محیط نفسانی، محیط امنیت و ایمان و سلم و اسلام می‌شود و سایه آن، محیط اجتماع را فرا می‌گیرد و موانع تکامل فردی و اجتماعی از میان می‌رود. همین که موانع نفسانی از میان رفت، عقل که موجود متحرک بالذات است و قوای درونی که همه حرارت و قدرت‌اند، راه کمال را در پیش می‌گیرند. در پرتو نور ایمان و سایه سلیم نفسانی است که استعدادهای طبیعی به کار می‌افتد و سرزمین‌های خشک طبیعت هم به صورت باغستان‌های به هم پیوسته می‌گردد. شاید از همین نظر است که درباره این آتش سوزان «أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» فرموده؛ یعنی به تدریج و کوشش آماده شده. [آتش دوزخ] از همین جا و همین عالم و از داخل نفوس بشری آماده می‌گردد؛ نه بعد ایجاد می‌شود و نه اکنون به طور کامل ظاهر است. در آیه بعد با بشارت به گروندگان آغاز شده است؛ یعنی در سایه ایمان و عمل صالح نعمت‌ها



خود به خود از هرجانب می جوشد...

بعضی گمان کرده اند که نظر آیه تنها هراساندن از آتشی است که سنگ را می گدازد، با آنکه صریح آیه شناساندن منشأ و گیرانه آتش است نه آنچه می سوزد، گرچه گیرانه هم می سوزد؛ اگر مقصود تنها همین هراساندن از سوزاندن بود، می باید به جای «وَقُود» (گیرانه)، «تَوَقُّد» (می سوزاند) و به جای «النَّاس» مثلاً «الحديد» (آهن) گفته می شد.

با دقت در آنچه بیان شد، دورنمای دیگری از اعجاز این دو آیه را می نگریم، ولی این خیال که همه نواحی آن را دیده ایم و مقصود را چنان که هست دریافته ایم، خیال خامی و اندیشه نارسایی است!

در هر حال، حقیقتی است برتر از خیال و وهم که در کلمات و لغاتی تجلی کرده:
﴿لَا مُبْدِلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾^۱، ﴿وَلَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ؛ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۲.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. «سخنان او را هیچ گونه دگرگون کننده ای نیست»، الکهف (۱۸)، ۲۷.

۲. «باطل از پیش آن و از پس آن بدان راه نیابد، فرو فرستادنی است از حکیمی ستوده»، فصلت (۴۱)، ۴۲.